

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا

۵۷۹

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنش باز گرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: عبدال گلپریان

۲۲ تیر ۱۳۹۰، ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۱

چهارشنبه ها منتشر میشود

قضیه دفاع حزب حکمتیست از رضا رخشان "چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا!"



ناصر اصغری

ناصر اصغری که در این شماره از حزب حکمتیست به رهبری این حزب را ناگزیر کرده به چیزی جنگ بیندازد تا بتواند بطور موقت هم که شده ناتوانی خود از حل این بحران را بپوشاند. ریسمانی که به آن آویزان شده اند دفاع از رضا رخشان و نظرات او است. این روش بیحاصل است. نه فقط هدفشان را برآورده نمی کند بلکه پوشش جعلی کارگر کارگری ایندوره شان را هم بکنار می زند و کنار زده است. دلیلش بسادگی دوتاست، اولاً سیاست های دست راستی تانکونی این حزب در چند سال گذشته باینوسیله قابل بزرگ نیست، و دوم اینکه مردم عقل و شعور و حافظه دارند و بی توجهی به آن فقط پرت بودن و غیر اجتماعی بودنشان را نشان می دهد. نمی شود زمانی به کارگر بگویند "خر نشو" و امروز با افتخار اعلام کنید که

صفحه ۳

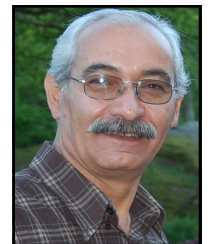
گلوله باران مناطق مرزی توسط جمهوری اسلامی مصاحبه ایسکرا با عبدال گلپریان

و در اظهارات دو سه روز اخیر هم از رژیم اسلامی خواست که بجای ایجاد رعب و وحشت از طریق گفتگو و راهکارهای عملی به حل مسئله بپردازد.

حکومت اسلامی وقتس بحرانهایش حادثر میشود تلاش می کند فضا را آلوده کند. گلوله باران مناطق مرزی هم از این نوع فضا سازیها است. به عنوان و باران مناطق مرزی زده و می زند و سالهاست که چنین اقدامات نظامی را در دستور کار خود قرار داده است. دلیل این کار را حضور احزاب مسلح در مناطق مرزی عنوان می کند. حقیقت امر این صفحه ۲

طریق اقدامات نظامی. موضوع از چه قرار است؟

عبدال گلپریان: یکی از فرماندهان رژیم اسلامی اخیراً در سخنانی گفته است که حکومت محلی کردستان عراق ۳۰۰ هزار هکتار زمین در اختیار پژاک قرار داده است و اضافه کرده که ایران به حملات نظامی خود تا نابودی این گروه ادامه خواهد داد چرا که حکومت اقلیم کردستان امکانات و کمک در اختیار آنها قرار میدهد. ۱۰ روز پیش و بدنبال شروع گلوله باران منطقه توسط نیروهای نظامی رژیم اسلامی، مسعود بارزانی نسبت به این مسئله واکنش نشان داد و آنرا محکوم کرد



ایسکرا: بیش از دو هفته است که نیروهای مسلح رژیم اسلامی مناطق مرزی را مورد حمله قرار داده اند. در همین رابطه مسعود بارزانی بعنوان رئیس حکومت خود مختار کردستان عراق هم در مقابل این حملات به مناطق مرزی واکنش نشان داده و گفته است موضوعات فی مابین باید از راه دیالوگ حل و فصل بشود نه از

آماده باش نیروهای نظامی در اطراف شهر سلیمانیه

به تظاهرات در روز جمعه ۱۵ ژوئیه داده شده است.

در همین رابطه حکومت محلی نیروهای نظامی خود را به حال آماده باش در آورده است و بیشتر آنها را در اطراف شهر سلیمانیه مستقر کرده است. این نیروی نظامی قصد دارد اول صبح روز جمعه ۱۵ ژوئیه ساعت ۹ صبح در چهار گوشه شهر مستقر شده که بتوانند بلافاصله در داخل شهر و در میدان آزادی برای ایجاد فضای رعب و وحشت به جان تظاهرات کننده گان و مردم معترض بیافتند.



خبر فوری

بنا به اخبار رسیده به کمیته کردستان چندین گروه در شهرهای کردستان عراق در اطلاعیه ای اعلام کرده اند که روز جمعه ۱۵ ژوئیه در میدان آزادی شهر

شاه رخ زمانی، کارگر زندانی فوراً آزاد باید گردد

صفحه ۶

سید کارگر زندانی آزاد باید گردد

صفحه ۶

صدور حکم سی سال زندان یک زندانی سیاسی در سقر

صفحه ۶

احضار سردبیر هفته نامه ندای گروس در کردستان

صفحه ۶

ادامه اعتصاب غذای انور خضری در زندان

صفحه ۶

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ گلوله باران مناطق مرزی ...



است که احزاب و جریانات اپوزیسیون مسلح در کردستان عراق از مقطع به روی کار آمدن رژیم اسلامی در نواحی مرزی و مشخصا در خاک کردستان عراق مستقر هستند. رژیم اسلامی وجود و استقرار این نیروها را تهدیدی برای خود می داند. از سوی دیگر جریانات مذهبی و باندهای مسلح رژیم اسلامی هم در مناطقی از کردستان عراق و بخشا در شهرهای مرکزی و جنوبی عراق در اشکال مختلف مشغول فعالیت نظامی، اقدامات تروریستی و آدمکشی هستند. مثلا از طریق این نیروها بطور رسمی تر از طریق کنسولگریها و دیگر دسته جات مسلح در نواحی مرکزی عراق، باندهای حکومت اسلامی مشغول فعالیت دوگانه ای هستند. تعقیب و شکار فعالین سیاسی از یک سو و از سوی دیگر بعنوان اهرم فشاری بر حکومت مرکزی عراق و حکومت محلی در کردستان عراق، سرگرم باج خواهی و بده و بستان هستند. حضور جریانات و نیروهای اپوزیسیون هر دو کشور تاریخی طولانی تر از موجودیت رژیم اسلامی دارد که اینجا فرصت پرداختن به آن نیست اما این مسئله امروز و بنا به تحولات جهانی و منطقه ای و در چهار چوب روابط طرفین که هر کدام مورد تعرض حرکتها اعتراضی مردم هستند شکل حادثتری بخود گرفته است. جمهوری اسلامی با آواره کردن مردم مناطق مرزی و گرفتن تلفات از آنها می کوشد که بارزانی را به پای همان گفتگو و دیالوگی که خود بارزانی عنوان کرده است بکشاند تا بتواند باجگیری کند و میدان مانور بیشتری را برای باندهای تروریستی اش در عراق

بدرست آورد و امتیازات بیشتری را کسب کند و از سوی دیگر برای سرپوش گذاشتن بر بحران لاعلاج حکومتی اش میخواست اذهان عمومی را از مخصصه ای که خود در آن گرفتار آمده است منحرف سازد. از این روی یکی از گزینه ها برقراری فضای نظامی در منطقه است که به نظر من گلوله باران مناطق مرزی امر جانبی تری است.

از طرف دیگر رابطه بین سران حکومت اسلامی و دولت عراق حسنه است. این رابطه نیز با حکومت محلی کردستان عراق نیز به همین منوال است. دیدارهای دوستانه چند ماه گذشته مابین سران هر دو حکومت برای سرکوبی حرکتها اعتراضی مردم در شهرهای کردستان عراق که نماینده ای از دولت آمریکا هم در آن شرکت داشت یکی از این موارد است. واکنش مسعود بارزانی را نباید زیاد جدی گرفت. قطعا او بعنوان رئیس حکومت محلی در روابط و مناسبات دیپلماتیک هم شده باید به این عمل اعتراض کند اما مردمی که در بیش از دو هفته گذشته و یا در دفعات پیشین بخاطر توپ و گلوله باران نیروهای مسلح رژیم اسلامی خانه و کاشانه خود را رها کرده و متحمل ضرر و زیان مالی و جانی شده اند و بارزانی تظاهر به غمخواری از وضعیتی که بر آنها تحمیل شده می کند، پوچ تر از آن است که بتواند با آن عوامفریبی کند. آنچه که از سوی هر یک از این حکومتها کمترین اهمیتی ندارد همانا جان و مال مردم است. حکومت اسلامی توجیه اقدام خود را تحت عنوان سرکوبی احزاب مسلح اپوزیسیون و در جهت برقراری

امنیت برای شهروندان در داخل عنوان می کند در حالیکه این ادعا فقط به جوک شبیه است چرا که در کارنامه ۳۰ ساله رژیم اسلامی و برای بقای این حکومت، تنها کشتار و اعدام مردم در شهرهای ایران و ملیتاریزه کردن منطقه موضوعیت دارد. حمله نظامی به کردستان، جنگ ۲۴ روزه سندیج در سی سال قبل و به خاک و خون کشیدن مردم شهر و روستاهای کردستان پرونده فظوری از جنایات رژیم اسلامی در دوران بقدرت رسیدنش است. حملات مرزی بهانه ای در دست رژیم اسلامی است وگرنه اصل موضوع وحشت از انقلاب مردم است که با این روشها می کوشد ملیتاریزم در منطقه را گسترش دهد. بنابر این ادعای دفاع از شهروندان در مقابل اپوزیسیون مسلح، امروزه دیگر خاصیت و کاربردی ندارد. حکومت محلی کردستان هم در چهار پنج ماه گذشته در سرکوبی حرکتها اعتراضی مردم در شهرهای کردستان عراق ذره ای کوتاهی نکرد و با سرکوب و کشتار مردم، شهرهای کردستان عراق را ملیتاریزه کرده است. به این خاطر می خواهم بگویم که داعیه هر دو طرف تحت عنوان دفاع از شهروندان تحت حاکمیت خود مضحک تر از آن است که بتوان به آن بها داد. اتفاقا دعوی اصلی بر سر همین است اما نه در راستای این ادعا ها بلکه برعکس در جهت تحمیل سرکوب و خفقان هر چه بیشتر بر مردم معترض و انقلابی است. به هر اندازه به مردم هر دو کشور یا در هر دو سوی مرز لطمه بزنند، آوارگی و بی خانمانی ببار بیاورند، اعدام و کشتار بکنند و فضا را ملیتاریزه تر بکنند بقای حکومتهایشان را تضمین کرده اند. جنگ ۸ ساله ایران و عراق نمونه ای از این برکت آسمانی بود که امروز دیگر خاصیت خود را از دست داده است.

ایسکرا: شما اشاره کردید که گلوله باران مناطق مرزی موضوع جانبی تری است این را بیشتر توضیح دهید. اگر مسئله ای جانبی است پس هدف اصلی از این کار چیست؟

عبدل گلپریان: دقیقا همینطور است، ببیند الان بر بستر بحران و بن

بست رژیم اسلامی، دعوای سران رژیم به مرحله حادی رسیده است. مردم معترض برای خیزش انقلابی بعدی و ساقط کردن کل نظام اوضاع را زیر نظر دارند. از سوی دیگر احزاب ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق نیز با دور دیگری از اعتراضات خیابانی مواجه هستند. فراخوان گروههای مختلف و جوانان برای از سرگیری تجمعات اعتراضی در میدان آزادی شهر سلیمانیه و دیگر شهرهای کردستان عراق، در شبکه فیس بوک و در محلات شهرها به اطلاع مردم رسیده است. آنطور که از خبرهای چند روز گذشته بر می آید قذافی دیگر باید برود، در میدان التحریر قاهره مجددا تظاهرات و تجمع هزاران نفره برپا شده است و مردم خواهان محاکمه حسنی مبارک و تحقق خواست و مطالباتشان هستند. می خواهم بگویم که علت این مانورها از سوی جمهوری اسلامی به این خاطر است که بن بست و بحرانی را که در آن گرفتار آمده است می خواهد با این ترفندها کم رنگ نشان دهد و توجه جامعه را به جای دیگری سوق دهد اما اینها طرح و نقشه های سوخته ای هستند که امروز بباد رژیم اسلامی نخواهد رسید.

ایسکرا: به رابطه حسنه مابین رژیم اسلامی از یک سو و رژیم عراق و حکومت محلی کردستان عراق اشاره کردید. آیا بنظر شما ادامه گلوله باران مناطق مرزی از سوی حکومت اسلامی و عکس العمل مسعود بارزانی در اعتراض و محکوم کردن این حملات، امکان نوعی رویا رویی نظامی مابین دو طرف هست؟

عبدل گلپریان: در پاسخ به سؤال قبلی اشاره کردم که رژیم اسلامی در داخل ایران با اعتراض و مبارزه هر روزه مردم درگیر است. سران حکومت با تشدید دعوایشان در مقابل هم قرار گرفته اند. هر دو طرف دعوا دارند یکدیگر را در دزدی و قاچاق کالا و اسلحه در بنادر جنوب افشا می کنند و مردم هم منتظر فرصتی هستند تا کار این رژیم را که در سال ۸۸ میرفت سرنگون شود یکسره کنند و به اتمام برسانند. از سوی دیگر حکومت محلی کردستان

عراق نیز بمدت سه ماه با بزرگترین تجمعات هر روزه در میدانهای مختلف شهرهای کردستان عراق روبرو بود و اخیرا نیز این اعتراضات مجددا دارد از سر گرفته میشود. جوانان محلات شهر سلیمانیه فراخوان تظاهرات برای روز ۱۵ ژوئیه داده اند. در مجموع می توان گفت که اوضاع سیاسی منطقه تحت تاثیر انقلابات در خاورمیانه و شمال آفریقا، شپور پایان این حکومت ها را بصدا درآورده است. با توجه به آنچه که گفتیم اینها باید کاری بکنند که کلاهشان را باد نبرد. همین نظامی کردن فضای مناطق مرزی و بی خانمان کردن مردم این منطقه جزئی از این نوع تلاشهای آبرو باخته است که ممکن است برایشان زمان بخرد اما دیگر نمی تواند مانع از سقوط شان شود. از این رو و بنا به فاکتورهای متعدد دیگری از این دست، احتمال درگیری بعنوان جنگ مابین دو کشور یا با حکومت محلی کردستان ممکن نیست چرا که امروز دیگر دوران قدر قدرتی و عوامفریبی بسر آمده است. کشتی شکسته اینها به گل نشسته است. جنگی که بتواند برای رژیم اسلامی برکت بیافریند غیر ممکن شده است. هم سویی و هم پیمانی اینها در سرکوب مردم در هر دو طرف مرز بسیار قوی تر از هر گونه برخورد نظامی مابین آنهاست. اما همین گلوله باران کردن منطقه و ایجاد یک فضای نظامی در هر چه بیشتر ملیتاریزه کردن منطقه به نفع هر دو حکومت است. وحشت و هراس حکومت اسلامی و دولت محلی کردستان عراق از حرکتها اعتراضی مردم است. اینها این ظرفیت را دارند که با یک سری جنگ لفظی و یا اشغال نظامی شهرها و روستاهای مناطق مرزی بخواهند کاری بکنند که اعتراضات مردم را عقب بزنند. اما این ژست گرفتن ها هم کارایی خود را از دست داده است.

ایسکرا: با توجه به توضیحاتی که در مورد وخیم بودن وضع رژیم جمهوری اسلامی دادید، چقدر امکان سر برآوردن احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد در ایران و بعد از سرنگونی رژیم اسلامی وجود دارد؟ با مانور دادهای این احزاب و

از صفحه ۱ قضیه دفاع حزب حکمتیست...

کارگری و فعال سندیکائی دفاع می‌کنند. این اما همچنانکه گفتیم، ظاهر قضیه است. وقتی کسی پشت سر یک موضوع قائم می‌شود که زیرجلگی از موضوعات دیگری دفاع کند، خیلی زننده است. زننده است برای اینکه خود می‌داند موضعش ارتجاعی است و نمی‌تواند علنا از آن دفاع کند، بلکه مجبور است که با سنگر گرفتن پشت موضوع دیگری و اعتبار احتمالی کس دیگری موضع خود را جا بیاندازد. این درست همان کاری است که رهبری حزب حکمتیست انجام داده است. بخصوص نوشته‌های خالد حاج محمدی، حسین مرادیگی و محمد فتاحی، جدا از نفرت پراکنی علیه حزب کمونیست کارگری و رادیکالیسم ضد جمهوری اسلامی، یک مشت ناسزا به طرف منتقدین مقابل پرتاب کرده‌اند و فکر می‌کنند با این روش می‌شود کسی را قانع کرد. هر خواننده‌ای سبک و سطحی بودن آنها را تنها با یک مرور ساده متوجه می‌شود. واقعا دل خواننده برای افتادن نویسنده به یک چنین موضع ضعفی، می‌سوزد. اما نوشته بهرام مدرسی صاف و ساده حرف دل رهبری حزب حکمتیست را زده است. جدا از اینکه حزب حکمتیست در شرایط امروز سیاست ایران چه جایگاهی دارد، اما از آنجا که پشت یک سری سیاست و عناوین قائم شده‌اند و به مبارزات کارگران و مردم زحمتکش لجن می‌پراکنند و شکست اعتراضات مردم را واقعا جشن گرفته‌اند، باید جوابشان را داد. خواننده‌ای که نظرات رضا رخشان را دنبال کرده است، حق دارد از خود پرسد که موضوع از چه قرار است. اجازه بدهید چند فقره از مواردی که رضا رخشان از آنها دفاع کرده و مورد نقد کمونیستها و در عین حال دفاع حزب حکمتیست قرار گرفته است را با هم مرور کنیم. بحث اخیر ما با رضا رخشان بدنبال نامه ایشان به سندیکاهای کارگران فرانسه شروع شد. مواضع قبلی ایشان، اینجا و آنجا مورد برخورد قرار گرفته بودند؛ اما در یکی دو ماه گذشته، علاوه بر نامه مذکور، وی نوشته‌ای هم در دفاع از

سیاستهای حذف یارانه‌های احمدی نژاد نوشته بود که مورد نقد قرار گرفت، تا جایی که خود ایشان هم به نظر می‌آمد عقب نشینی‌هایی کرده باشد. بحث ما با خود رضا رخشان در صورتی که نکته جدیدی مطرح نشود پایان رسیده، اما اینجا اجازه بدهید که به خود حزب حکمتیست بپردازیم و روشن کنیم که درباره آنچه رضا رخشان گفته و انتقادی که بوی شده است در کجا می‌ایستد.

"کمونیستها مانع ایجاد تشکل کارگری هستند"

رضا رخشان در نامه‌ای تحت عنوان "به سندیکاهای کارگری فرانسه" گفته است که "فرصت را غنیمت دانسته و به اطلاع شما می‌رسانم که یکی از دلایل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکلهای توده‌ای کارگران در ایران و تبلیغات شدید ضد سندیکائی است که از جانب بسیاری از دستداران ظاهری طبقه کارگر اعمال می‌شود." به ایشان انتقاد کردیم که دوست عزیز اگر دلیل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکل توده‌ای کارگری است، این امر بخاطر سرکوب قرون وسطائی جمهوری اسلامی است. به ایشان گفتیم که این چوب لای چرخ گذاشتن است و شما دارید آب پاکی روی دستتان خنوبین جمهوری اسلامی می‌ریزید. رهبری حزب حکمتیست با همان انتقادات اولیه ما، به دفاع از نظرات رضا رخشان برخاست. با اینگونه دفاع جانانه از نظرات رضا رخشان، رسماً در این ادعای او که کمونیستها و طرفداران مجامع عمومی و شوراها هستند که نمی‌گذارند تشکلهای توده‌ای کارگران و سندیکاها ایجاد شوند، شریک است! این درست چیزی است که جمهوری اسلامی برای خریدن آبرو در مجامع بین‌المللی لازم دارد تا افشاگریهای مخالفینش در این مجامع بی اثر بماند! به کسی که اینگونه اظهار نظر می‌کند، گفته شده است که این آب پاک ریختن بر دستان خنوبین جمهوری اسلامی خوب نیست، داد و فغانشان درآمده که چرا به فعال کارگری فلان و بهمان می‌گویید!؟

با تلاش جدی فعالین کمونیست و کارگری در خارج کشور، سندیکاهای کارگری فرانسه اعتراضی را بر علیه جمهوری اسلامی فراخوان داده‌اند. آنگاه یک نفر که هنوز برایمان معلوم نشده واقعا چه انگیزه‌ای برای نوشتن آن نامه کذائی داشته، تمام این فعالیت را با یک نامه و بنام "فعال کارگری" خراب می‌کند، و بعد حزبی به نام حزبی کمونیستی، از این خرابکاری دفاع می‌کند! باید پرسید آن حزب واقعا چه انگیزه‌ای دارد که در خرابکاری در فعالیتهای بر علیه جمهوری اسلامی شریک می‌شود!؟

"کارگران در کمیسیون یارانه‌های مجلس اسلامی شرکت کنند" رضا رخشان در نوشته "یارانه‌ها، تلاشی برای یک ارزیابی واقعی" سیاه بر سفید نوشته است "نمایندگان تشکلهای کارگری باید بتوانند با شرکت در کمیسیون یارانه‌ها(ی مجلس شورای اسلامی) در تصمیم گیری و نظارت بر اجرای آن حضور داشته باشند." این راهی است که ایشان بعنوان رئیس وقت هیأت مدیره و عضو هیأت رئیسه سندیکای کارگران نیشکر هفته جلو این تشکل کارگری می‌گذارد! به او یادآوری شد که چرا سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را که حاصل مبارزات پیگیر کارگران است و نه ملک شخصی افراد، به زانده مجلس و شریک جرم جمهوری اسلامی تبدیل می‌کنید؟! آیا حزب حکمتیست طرفدار حضور در مجلس اسلامی و کمیسیون یارانه‌های آن است؟ اگر چنین است لطفا همین را بگویند و به منتقدین پرخاش نکنند. دفاع حزب حکمتیست از نظرات کسی که این چنین حرف می‌زند و می‌خواهد کارگران را ملعبه مجلس اسلامی بکند، شراکت در این جرم است! حزب حکمتیست با هر انگیزه و دلیلی از نظرات رضا رخشان دفاع کند، صرف دفاع از نظر "شرکت در کمیسیون یارانه‌های مجلس" بعنوان جریانی که خود برای آن باید تلاش کند و دارد به دفاع از آن سینه چاک می‌کند، شناخته خواهد شد و باید به مردم سرکوب شده و کارگرانی که نان شب فرزندانشان گرو گرفته شده است، جواب بدهد. ضمناً باید دقت

از صفحه ۲ گلوله باران مناطق مرزی ...

استقرارشان در مناطق مرزی فکر می‌کنید قادر خواهند بود بتوانند حکومتی نظیر آنچه که امروز در کردستان عراق هست برپا کنند؟

عبدال گلپریان: آرزوهایی را

که سالهاست احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران در دل دارند با آمال و آرزوهای امروز مردم کردستان همخوانی ندارد و کاملاً در تضاد با هم قرار دارند. احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران خواب حکومتی شبیه حکومت طالبانی و بارزانی را در کردستان ایران می‌بینند آنهم حکومتی که بعد از ۲۰ سال دارد به پایان کار خود نزدیک می‌شود. مردم شهرهای کردستان عراق در این بیست سال این حکومت را بخوبی تجربه کردند که بجز فقر، فلاکت و سرکوب از یک سو و از سوی دیگر دزدی و فساد اداری، چابیدن هستی و دسترنج شان که با گوشت و پوست خود لمس کرده اند چیزی نسپیشان نشده است و در تلاش و مبارزه برای کنار زدن این دار و دسته مسلح و باند سیاهی هستند. در مدت همین ۲۰ سال مردم شهرهای کردستان ایران نیز از نزدیک شاهد و ناظر این بوده اند که احزاب ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق چه به روز مردم آورده اند. علاوه بر اینها گرایش چپ، سوسیالیستی و رادیکال در میان مردم شهرهای کردستان ایران قوی تر از آن است که به آرزوهای خیالی، قدیمی، پوسیده و مغایر با آرمانهای انسانی مردم در کردستان ایران بتواند میدانی برای تحقق بدهد. مردم کردستان خود را با دنیای مدرن و مترقی امروز همراه می‌دانند نه با قومی گری، نه با تنفر نژادی و نه با مذهب و غیره. بنابراین همانطوری که گفتیم آرزوی بسر آمده احزاب و نیروهای ناسیونالیست کرد با آرمانهای

کرد که دفاع از شرکت در مجلس اسلامی سال ۸۹ و ۹۰، با بحث شرکت در مجلس مؤسسان و دولت حجابیانی هم فرق اساسی دارد؛ چرا

که فرض آن دولت موقت حجابیانی کورش مدرسی آن بود که دولت جمهوری اسلامی در شکل کنونی

از صفحه ۳ قضیه دفاع حزب حکمتیست...

اش فروپاشیده و حجابیان نقش یلتسن را بازی می‌کند و دولت موقت تشکیل داده که رهبری کنونی حزب حکمتیست هم در آن دولت است. نتیجه این فرق اینست که دفاع حزب حکمتیست از شرکت در مجلس اسلامی و کمیسیونهای یارانه و کارگری و غیره آن، این حزب را بغل دست "راه توده" قرار می‌دهد.

"وضع کارگران در دوره احمدی نژاد بهتر شده است"

رضا رخشان در همان نوشته مذکور می‌گوید: "شرایط در دوره سوم (دولت نهم و دهم) بسیار بهتر از گذشته می‌باشد بطوریکه در این دوره بسیاری از کارگران توان خرید خودرو پیدا کردند و سطح زندگی کارگران ارتقا پیدا کرد." به ایشان انتقاد کردیم که دارد برای برنامه‌های ریاضت کشی اقتصادی احمدی نژاد تبلیغات می‌کند. در خارج هم چند طرفدار دیگر این سیاست احمدی نژاد با سنگر گرفتن پشت ایشان مبلغ سیاستهای تاجرپرستی شدند. گفتند که کارگران با سیاست حذف یارانه‌ها قادر به پس انداز هم هستند! البته در خود جمهوری اسلامی، جز احمدی نژاد کسی جرأت اینگونه دفاع از طرح حذف یارانه‌ها ندارد. حتی اقتصاددانان طرفدار مکتب شیکاگو، کسانی مثل سعید لیلاز و جمشید اسدی هم سیاه بر سفید نوشته و گفته‌اند که طرح احمدی نژاد شورش گرسنگان را به دنبال خواهد داشت. یکی از اعضای خانه کارگر رژیم، محمد فاضل ترکان رئیس هیات مدیره "گانون کارگران بازنشسته تامین اجتماعی استان قم" در خبری در باره وضعیت معیشتی بازنشستگان می‌گوید: "این بازنشستگان از حذف یارانه‌ها فشار زیادی را متحمل می‌شوند. یارانه پرداختی دولت فقط پول آب، برق و گاز می‌شود و چیزی برای جبران گرانی سایر اقلام مصرفی کارگران نمی‌ماند." یک دلیل مهم دفاع حزب حکمتیست از رضا رخشان، دفاع از همین سیاست احمدی نژاد درباره حذف یارانه‌ها است. این حزب رسماً از سیاستهای احمدی نژاد دفاع کرده که من پائین‌تر به آن می‌پردازم. آیا

حزب حکمتیست با تبلیغات برای این سیاست احمدی نژاد نمیداند که در اثر اجرای آن وضعیت معیشتی مردم تا آنجا وخیم شد که مردم را رسماً از نداری به خودکشی و دست زدن به نازلترین بزه کاریهای اجتماعی کشانده است؟ حزب حکمتیست را با دفاع از این نوع سیاستهای تاجرپرستی دیگر نمی‌توان بعنوان یک حزب چپ بحساب آورد. این دیگر با قیام شدن پشت موضع ضدامپریالیستی در قبال حزب الله لبنان و حسن نصرالله، که بقول کورش مدرسی برای مردم مدرسه و سرپناه درست می‌کرد فرق می‌کند. این هورا کشیدن برای سیاستهای رونالد ریگان و مارگارت تاجر است. مرز یک چپ نه لزوماً کمونیست با یک راست، تاکید میکنم، یک چپ با یک راست، موافقت و یا مخالفت با حذف خدمات اجتماعی است که در ایران در قالب یارانه‌ها به مردم بر می‌گشت. حزب حکمتیست تاکنون هم از زبان کورش مدرسی و هم از زبان خالد حاج محمدی و بهرام مدرسی در قامت مدافع حذف یارانه‌ها ظاهر شده است.

"سندیکای هفت تپه مانع اعتصابات کارگری شده است" رضا رخشان در مصاحبهای با ایلنا در ۳۰ آذر ۸۷ می‌گوید: "با وجود آن که هنوز مطالبات کارگران هفت تپه با تاخیر دو ماهه پرداخت می‌شود و همچنان بیش از سه هزار کارگر این واحد تولیدی نسبت به آینده و امنیت شغلی خود نگران هستند اما در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است." حقیقتاً اگر نمی‌دانستم سندیکای هفت تپه حاصل چه درجه از مبارزات قهرمانانه کارگران این مرکز است و رضا رخشان عضو آن است، حتماً فکر می‌کردم که رضا رخشان یکی از اعضای خانه کارگر است که از اعتراض کارگران، با وجود عدم حل معضلات کارگران، جلوگیری کرده و به آن می‌بالد! ما به این اعتراض کردیم و گفتیم که قرار نبود مبارزه و تجمع کارگران را خاموش کند، گفتیم اعتراض کارگران هفت تپه قرار نبود یک نوع محجوب و

صادقی دیگری بیرون بدهد. حزب حکمتیست به این اعتراض و انتقاد ما حمله می‌کند، چرا که ظاهراً رضا رخشان فعال کارگری است و نباید به هر چه که ایشان بر زبان راند و مبلغش شد، انتقاد کرد! آیا حزب حکمتیست دارد اقرار می‌کند که حزب اعتصاب شکنهاست؟! آیا رهبری حزب حکمتیست طرفدار شوراها و اسلامی کار شده است؟ از حزبی که طرفدار این سیاستها نباشد، انتظار می‌رفت که حداقل سکوت کند. اما اگر حزب و جریانی از فردی بخاطر داشتن اینگونه نظرات دفاع کند، چنین نظراتی در تار و پود آن تنیده شده‌اند! اما شاید کسی بگوید که حزب حکمتیست به سمت یک جریان "کارگر کارگری" شیفت کرده است. اما چنین هم نیست؛ چرا که جریان "کارگر کارگری" اصیل و واقعی، جریانی است که کارگران را یک صنف می‌داند و اگر آسمان و زمین در یک چشم به هم زدن به بخورند، این جریان چشمش به این است که به صنف کارگر چه چیزی رسیده است. انسانها در این دیدگاه به کارگران غیرکارگران، نه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، تقسیم می‌شوند. برای یک جریان "کارگر کارگری" در جامعه مهم نیست که به زن و کودک چه ظلمی می‌شود، بلکه مهم آن است که در این میان چه چیزی نصیب کارگر می‌شود. جنگ در عراق و انقلاب در مصر و تونس مسئله او نیست، مسئله او کارگر خودی است. منتها حکمت قربان صدقه کارگر رفتن حزب حکمتیست در این است که تئوری بیفاد که چون طبقه کارگر و جنبش کارگری مثلاً در فلان واقعه و مسئله نقش ندارد، پس زنده باد خانه نشینی! که هر واقعه‌ای را با این موضوع تخطئه کند و به کیسه موسوی و رفسنجانی بریزد که از مقتدا صدر و حسن نصرالله دفاع کند، که...

"نمی‌دانم رضا رخشان چه گفته است، اما از او دفاع می‌کنم!" خالد حاج محمدی در یک نوشته بلند بالائی می‌نویسد: "اینکه رضا رخشان در این زمینه چه گفته است من خبر ندارم." ایشان اینکه رضا رخشان چه گفته است خبر ندارد، اما از فرط تفرش از کمونیسم کارگری و رادیکالیسم ضد جمهوری اسلامی

به دفاع از رضا رخشان برخاسته است و یک نوشته سرایا فحاشی به خورد خوانندگانش داده است!؟ این خمیرمایه دفاع حزب حکمتیست از رضا رخشان و نظرات ایشان است. کسی در آن حزب پیدا نمی‌شود که از اینها بپرسد، واقعا دفاع از رضا رخشان که چه عرض کنم، حتی دفاع از یک فدراسیون سراسری کارگری ارزش این را دارد که انسان چشم بسته به زمین و زمان فحش و بد و بیراه بگوید؟ اما این "خبر ندارم" واقعیت ندارد و یک رندی آخوندی است. اگر ایشان به منتقدین رضا رخشان جواب میدهد پس نوشته‌های آنها را خوانده و باینوسیله از مواضع رخشان باخبر شده است. می‌خواهند در قالب "دفاع از رهبر کارگری" از زیر بار مسئولیت دفاع از آن نظرات بیرون بیایند. اگر خالد حاج محمدی و دوستانش با سیاستهای رخشان توافق نداشته باشند آنگاه با سکوت خود در قبال این سیاستها به طبقه کارگر خیانت میکنند. دفاع اینها از فعالین کارگری بسیار بقلانه است. حسین مرادبیگی در نوشته‌اش می‌گوید: "وارد شدن در این بحث نه به خاطر اهمیت این چپ، بلکه به خاطر اهمیت رهبران و فعالین کارگری در ایران است." زیادی پز توخالی است. می‌توانم ده نوشته‌ای از اینها از جمله از مظفر محمدی، اسد گلچینی و محمد فتاحی سند بیاورم که در تخطئه تشکلهای کارگری و فعالین کارگری سنگ تمام گذاشته‌اند. محمد فتاحی در نوشته‌ای تحت عنوان "اول مه ادامه عاشورا و نماز جمعه نیست!" می‌گوید: "البته کارگری هم که هنوز است از درک و تشخیص ماهیت طبقاتی این جنبش ناتوان است، او را شایسته است برود و در همان خیابان‌ها جانش را فدای جنگ آن لشکر کند. کارگری که دل به این جبهه خوش میکند و فداکاری برای آنرا وظیفه خود میدانند حق است برود و فدا شود." ما نه آنوقت و نه هیچ زمان دیگری، نه حسین مرادبیگی و نه از کس دیگری در آن حزب "دفاعی" را از کارگری ندیدیم. رهبران این حزب علناً و رسماً تاکنون چند بار خواهان منحل شدن و برچیده شدن تشکلهای کارگری موجود شدند. گفتند که کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری و اتحادیه آزاد

کارگران ایران و کمیته پیگیری و امثال اینها چون تشکل فعالین هستند و تشکل تودهای نیستند برد نمی‌خورند و بهتر است منحل شوند، این برخورد اینها به کارگر و تشکل کارگری است. باز هم رهبران این حزب در جریان مباحثاتی که علناً نوشته‌اند صاف و ساده اعلام کرده‌اند که حزیشان به کارگر ارتباطی ندارد و جاپائی در میان کارگران ندارد. پس مساله اینها "اهمیت رهبران و فعالین کارگری" نیست و روشن است که پشت رخشان قیام میشوند تا بلکه فضا را بنفع مخصه و بحرانی لاعلاجی که این حزب در آن گیر کرده است غبارآلود کنند. واقعا اگر اعتراضات توده‌ای سال ۸۸ کمی بیشتر دوام می‌آورد و سقوط رژیم در چشم انداز می‌بود، معلوم نبود چه چیزهای دیگری میگفتند و سر از کجا در می‌آوردند!؟

حزب حکمتیست از چه چیزی دفاع می‌کند؟

گفتم که حسین مرادبیگی، خالد حاج محمدی و محمد فتاحی در گفتن آنچه را که می‌خواهند بگویند، نه جرأت دارند و نه صداقت. پشت "دفاع از فعال کارگری" قائم شده‌اند؛ منتها کسی که کمی در این دفاع دقیق شود، متوجه می‌شود که از کسی دفاع می‌کنند که از سیاستهای تانکونی اینها حرف زده و دفاع کرده است. بهرام مدرسی همین را می‌گوید. او در نوشته خود می‌گوید: مشکل منتقدین رضا رخشان از نامه او به سندیکاهای کارگری فرانسه آغاز نشد، بلکه با طرفداری ایشان از سیاست حذف یارانه‌ها، برخورد به اعتراضات توده‌ای سال ۸۸ و غیره شروع شد. ایشان منتها بحثهای دیگری را هم وارد می‌کنند، که بی ربطند؛ بحثهایی مثل برخورد رضا رخشان به سندیکا و شورا و موانع رشد جنبش کارگری. نوشته بهرام مدرسی در مقایسه با آن سه تای دیگر از صراحت لهجه خیلی بیشتری برخوردار است و به چند نکته آن می‌پردازم.

دفاع از حذف یارانه‌ها او می‌گوید: "سیاست حذف یارانه‌ها تحولی اساسی در روند رشد سرمایه

از صفحه ۴ قضیه دفاع حزب حکمتیست...

داری در ایران است." و از این موضوع این را نتیجه می‌گیرد که قبل از این قطع یارانه‌ها، کل مایحتاج عمومی جامعه بر پرداخت سوبسیدهای دولتی استوار بود. و منظور ایشان هم از "کل مایحتاج عمومی جامعه" فراتر از آنچه که من و شما از مایحتاج عمومی جامعه می‌دانیم، می‌رود و حتی سرمایه داران هم برای زیرساختهای اقتصادی از این سوبسید استفاده می‌کردند. گرد و غبار نالازم از نوشته ایشان را که کنار بگذاریم و به کینه مسئله برسیم، نتیجه می‌گیرد که اکنون سرمایه دار چون دیگر سوبسید نمی‌گیرد، در نتیجه برای تولید کالا هزینه بیشتری صرف می‌کند و هزینه بیشتر به کارگر فشار می‌آورد و کارگر مجبور است اعتراض کند و غیره و غیره! می‌گوید: "سیاست حذف سوبسیدها را نمیتوانند کنسل کنند. این همانطور که خودشان هم گفته‌اند این قدمی تاریخی برای رشد سرمایه داری در ایران است. بنابراین تامین قدرت خرید مردم و اینجا بخصوص طبقه کارگر را مجبور می‌شوند با بالا بردن سطح دستمزدها جبران کنند. این آن جنگ اصلی است که طبقه کارگر وارد آن شده است. هیچ بورژوازی داوطلبانه دستمزد کارگران را بالا نمی‌برد. امروز کل طبقه بورژوا در ایران میدانند که مجبورند سطح دستمزدها را بالا ببرند، درجه و کمیت آن اما تنها به قدرت مبارزه طبقه کارگر به نمایندگی از کل جامعه کارکن بستگی دارد." فرض کنیم همه اینها درست است، که درست نیست و کلی حکم و فاکت غلط در آن نوشته است، اما چرا باید یک کمونیست از فشار مضاعف آمدن به کارگر اظهار شادی و خوشحالی بکند؟! بخصوص وقتی که خود ایشان می‌داند که "حذف سوبسیدها در ضرب اول به معنی چندین برابر شدن قیمت کالاهای اساسی است." چرا باید قبول کرد که فشار زیاد به کارگر، باعث اعتراض او بشود؟ آیا اکنون کم فشار به کارگر می‌آید؟ آخر کجای تاریخ ریاضت کشی اقتصادی را اجرا کرده‌اند که "دستمزدها را بالا ببرند؟" بهرام مدرسی و کل دم و دستگاه نظری حزب حکمتیست و تزهایی

عجیب و غریب کورش مدرسی، واقعا از ریاضت کشی اقتصادی میلتن فریدمن هم فراتر می‌روند. تزهایی و تحلیل‌هایی می‌بافند که خودشان هم در آن می‌مانند. بهرام مدرسی برای حقنه کردن این موضوع می‌گوید: "در جریان انقلاب ۱۹۰۵ این خود تزار بود که فراخوان تشکیل "سویت‌ها برای جمع بندی و ارائه خواسته‌های کارگران را داد." این دروغ محض است. قدرت دوگانه نه در ۱۹۰۵ و نه در ۱۹۱۷ را نه تزار و نه کرنسکی و نه هیچ شخصیت حکومتی دیگری به جامعه اعطا نکرد و فراخوانش را نداد، کارگران آن را با قدرت خود و اتفاقا در برابر ریاضت کشی وقت سرگت ویتبه با قدرت به دست آوردند. باز بهرام مدرسی برای اینکه دفاعش از حذف یارانه‌ها را توجیه و تئوریزه کند، بلوک اقتصادی دیگری در برابر "غرب" به وجود می‌آورد و جمهوری اسلامی را در آن بلوک بسته بندی می‌کند. همه اینها را می‌گوید که نتیجه بگیرد جمهوری اسلامی دارد متعارف می‌شود و حذف یارانه‌ها هم در خدمت همین است. اکنون مبارزه کارگر در چهارچوب یک حکومت متعارف پیش می‌رود که مجبور شده است مثل ترکیه و روسیه ۱۹۰۵ شکل کارگری را هم بسازد و انقلاب کارگری از طریق شکل کارگری به پیش برود. منتها این کارشناسی اقتصادی حتی با کارشناسان اقتصادی خود جمهوری اسلامی در تضاد قرار می‌گیرد.

سعید لیلانز، یکی از اقتصاددانان طرفدار سیاستهای نئولیبرالی در ایران، که تمام عمر آکادمیک خود را صرف مشاوره دادن به بورژواهای نئولیبرال و طرفداران متعارف کردن جمهوری اسلامی کرده است، می‌گوید: "در مجموع تا زمانی که سدهای مقدماتی یعنی سدهای دیپلماتیک و سیاسی مثل تحریم‌ها برداشته نشوند، انتظار نمی‌رود که در ایران شاهد رشد سرمایه گذاری چشم‌گیری باشیم. تا زمانی که ایران مسائل دیپلماتیکش را با جهان حل نکرده و در بازارهای بین‌المللی ادغام نشده، سرمایه گذاری خارجی در ایران صورت نخواهد گرفت. تا زمانی که ایران قوانینش را با دنیا مطابقت ندهد و در واقع قوانین

سرمایه‌گذاری و پایه‌های حقوقی خود را با پایه‌های حقوقی جهانی هماهنگ و اصلاح نکند ما قادر به جذب سرمایه‌های عظیم و سنگین نخواهیم بود. ولی اگر آنها هم اصلاح شوند آن موقع شاهد خواهیم بود که مثلا در حوزه‌هایی مثل صنایع انرژی‌ور بهبود عملکرد سرمایه‌گذاری خارجی را خواهیم دید، ولی متقابلا در بسیاری از رشته‌های دیگر چون قیمت تمام شده صنایع به دلیل افزایش تورم افزایش پیدا خواهد کرد، خواهیم دید که قدرت رقابت تولیدکنندگان داخلی در برابر واردات باز هم کاهش بیشتری خواهد یافت." می‌خواهم توجه بهرام مدرسی را به این نکته جلب کنم که جمهوری اسلامی برای حل بحرانهایش و همراه شدن با حتی بلوک اقتصادی بهرام مدرسی ساخته، راه زیادی برای پیمودن دارد. در نتیجه برای کمونیستی که بخواهد از جمهوری اسلامی و حذف یارانه‌هایش با هر بهانه و دلیلی دفاع کند، از تناقضات زیادی باید عبور کند.

بهرام مدرسی بعد از کلی بالا و پائین کردن تعدادی آمار و ارقام، به این نتیجه می‌رسد که بخش زیادی (حد اکثری بالا) از کارگران ایران، "پرولتاریای صنعتی" هستند و می‌گوید: "پرولتاریای صنعتی در ایران دیگر نه سطح زندگی سطح زندگی ۳۰ سال پیش است و نه توقعاتش از آن. سطح زندگی بخش بزرگی از این پرولتاریای صنعتی در ایران امروز بالاتر از بخش وسیعی از کارمندان دولتی است." بالاخره اگر اعضای رهبری حزب حکمتیست به سایت حکومتی ایلنا هم مراجعه کنند، از زبان رهبران خود جمهوری اسلامی، می‌شنوند که چنین ادعائی از طرف یک "کمونیست" عجیب و غریب است. درباره دفاع بهرام مدرسی، که در واقع دفاع حزب حکمتیست از حذف یارانه‌هاست، زیاد می‌شود نوشت، فکر میکنم که اشاره به همین چند پاراگراف مالیکولیاتی آنها را افشا می‌کند.

مخالفت با اعتراضات توده‌ای ۸۸ بهرام مدرسی و دیگر اعضای رهبری حزب حکمتیست هم، از مخالفت رضا رخشان با اعتراضات توده‌ای، تحت عنوان دفاع از "منافع صنفی

کارگران" به وجد آمده‌اند. بالاتر نقل قولی را از محمد فتاحی در تنفر رهبری این حزب از اعتراضات توده‌ای بیان کردم. اما نکته‌ای که لازم به یادآوری است این است که تفسیر اینها از اعتراضات توده‌ای سال ۸۸، همان تفسیر موسوی و بی بی سی و صدای آمریکا است. که گویا این اعتراض برای برگشت به دوره خمینی است. میلیونها نفری که با سپاه و بسیج رژیم درگیر شدند و رژیم را تا دو قدمی سقوط بردند، را سینه چاکان خمینی می‌دانند. در بین فعالین کارگری هم، شاید بجز رضا رخشان نتوانند کس دیگری را پیدا کنند که این چنین آزادانه در برابر اعتراضات توده‌ای به نفع یک جناح از جمهوری اسلامی با بهانه‌های واهی، موضع گیری کند. درباره موضع حزب حکمتیست در مخالفت با اعتراضات توده‌ای و حاتم بخشی این اعتراضات به موسوی و کروی و رفسنجانی زیاد گفته‌ایم. دروغهایی را که اینها دلخواهی به کمونیستها و مخالفین جمهوری اسلامی، بخصوص در رابطه با سبزه‌های حکومتی می‌بندند، فقط از سر پیسی است. ارزش جواب دادن ندارند. مردم شعور دارند. یک دلیل دیگر از اینکه حزب حکمتیست امروز به یک چنین موقعیتی افتاده است، دستکم گرفتن همین شعور مردم است.

درخاتمه در ابتدای این نوشته به دلیل رو آوری حزب حکمتیست به دفاع از رخشان و حمله به ما و منتقدین او اشاره کردم و در ادامه برخی نکات بحث‌هایشان را بررسی کردم. اکنون در انتها لازم می‌دانم به یک هشدار تاکید کنم. وضعیت بحرانی این حزب یکشبه بوجود نیامد. این محصول همان خط و سیاست انحلال طلبانه و راست کورش مدرسی پس از درگذشت منصور حکمت است که مرتب بالغتر شد تا سر از ایستادن در مقابل حرکت میلیونی مردم در سال ۸۸ درآورد و به امروز منتهی شد.

شکست این سیاستها و انزوای سیاسی این حزب، کورش مدرسی را وادار کرد تا کنار بکشد و شانه از زیر بار مسئولیت این شکست خالی کند. اما قضیه بهمین جا محدود نماند و مباحث ایندوره کورش مدرسی حزبشان را در یک بحران

جدی فرو برد. اینجا جای بررسی آن بحثها نیست، فقط به این تاکید میکنم که این بحثها که گویا بخاطر اختلاف بر سر سازماندهی کارگران درگرفته است تماما یک ابزار و پوشش است و به مشغله و سیاست هر دو طرف ماجرا نامربوط‌تر از آنست که نیازمند بحثی باشد. جوهر و اساس بحث کورش مدرسی در یک کلام و بزبان آدمیزاد اینست که حزب حکمتیست بدر نمی‌خورد و آنرا ول کنید. رهبری جدید و یا بخشی از آن نیز برای دفاع از موجودیت خود و حزبشان در مقابل این حزب شکنی ایستادند اما چهارچوب بحثی که در متن آن جل می‌کنند و اختلافشان را فرموله می‌کنند کوچکترین کمکی به آنها نمی‌کند. دلیلش همانطور که گفتم اینست که شناسنامه حزب حکمتیست را سازماندهی کارگری و روآوری به مباحث باصطلاح کارگری تشکیل نمی‌دهد، بلکه دولت ائتلافی و بحرانساز سر مرز و منشور سرنگونی و حسن نصراله و انبوهی از اینها که قبلا مورد نقد ما قرار گرفته‌اند میبایشد. بدنبال کنار کشیدن کورش مدرسی متأسفانه رهبری جدید حزب حکمتیست نتوانست خود را طوری بازتعریف کند که از این انزوای سیاسی بیرون بیاید، نتوانستند در این فرصت به بازیابی بخصوص سیاست انفعالی خانه نشینی و ایستادن در مقابل حرکت انقلابی مردم خاتمه بدهند. دلیلش اینست که این رهبری در تمام این سالها با سیاستهای کورش مدرسی کنار آمده بود و برای این بازیابی به یک جسارت سیاسی نیاز داشت. گفتیم "متأسفانه" نتوانستند، بخاطر اینکه شخصا دوست ندارم که سرنوشت تعداد زیادی آدم کمونیست که بعد از انشعاب راه دیگری رفتند به وضعیت امروز منتهی بشود. و هشدار من اینست که ادامه این وضعیت و اتخاذ سیاستهای تاکتونی، آنها را شرایطی که اوضاع سیاسی ایران در آستانه یک تحول انقلابی است، می‌تواند کار حزب حکمتیست را به جاهای باریکتر بکشاند. می‌شود این راه را تا ته نرفت، بنفع خودتان است!

شاهرخ زمانی، کارگر زندانی فوراً آزاد باید گردد

شاهرخ زمانی که در خرداد ماه سال جاری دستگیر و زندانی شده است. در وضعیت جسمانی بسیار بدی به سر میبرد چنانکه در ملاقات با خانواده اش توانایی حرف زدن را نداشته است.

شاهرخ زمانی عضو کمیته پیگیری و کارگر نقاش جرمش تنها فعالیت برای تامین رفاه زندگی کارگران بوده است اینک ما تمامی کارگران و تشکل های کارگری باید تلاش وسیعی را به کار بگیریم که ضمن قطع فشارهای روحی و جسمی به او بلکه خواهان آزادی فوری ایشان شویم.

شاهرخ زمانی کارگر نقاش آزاد باید گردد زندانی سیاسی آزاد باید گردد. کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری

www.comitehpeygi.com
gmail:komite.peygi.com

سید کارگر زندانی آزاد باید گردد

سید کارگر راه آهن تبریز مدتی پیش دستگیر و روانه زندان شداو کارگر است. و تنها اتهامی که به وی می تواند بزند فعالیت کارگری و آگاهگری میان همکارانش

و دیگر کارگران است. البته در نظام سرمایداری و ان هم در ایران این جرم بسیار بزرگی از نظر کارفرمایانو حامیانشان دولت به شمار میرود. در شرایطی که بر کسی پوشیده نیست زندگی جهنمی که به کارگران تحمیل کردند کافی نیست. بلکه فشار پلیسی بر زندگی کارگران سایه انداخته است.

طی روزهای گذشته سید تنها کارگر زندانی نیست. شاهرخ زمانی کارگر نقاش و محمد جراحی کارگر اخراجی عسلیویه از جمله کارگران زندانی هستند.

و در سال جاری دستگیر و زندانی شدند..

محاکمه فعالان کارگری در سراسر ایران بویژه در کردستان اعضای کمیته هماهنگیو همچنین محاکمه مجدد علی نجاتی عضو هیئت مدیره نیشکر هفت تپه و محاکمه تعقیب دیگر فعالان جنبشهای اجتماعی از جمله زنانو دانشجویان نیز بیش از هر زمانی شدت یافته است.

علاوه بر این تعقیبو دستگیری و محاکمه وضع اسفناک زندانها که بر محوریت شکنجه قرار دارد .

ما ضمن محکوم کردن تعقیب و محاکمه و زندانی کردن مردم ازادخواه و برابری طلب خواهان آزادی بدون قیدو شرط تمامی زندانیان کارگری و سیاسی هستیم.

سید کارگر راه آهن تبریز آزاد باید گردد.

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری ۱۲/تیرماه سال نود

www.comitehpeygi.com
gmail: komite.peygi.com

صدور حکم سی سال زندان یک زندانی سیاسی در سقز

مطلب احمدیان توسط دادگاه انقلاب اسلامی شهر سقز به زندان محکوم شد.

بنا به گزارشهای رسیده و به نقل از دوستان این زندانی در بند عمومی، احمدیان که سال گذشته از سوی نیروهای امنیتی دستگیر و روانه زندان شده بود، توسط دادگاه انقلاب اسلامی سقز به اتهام همکاری با احزاب غیرقانونی به سی سال حبس محکوم شده است. احمدیان مدت زیادی را در سلول انفرادی به سر برده و هم اکنون در زندان مرکزی سقز دوران محکومیت خود را می گذراند.

احضار سردبیر هفته نامه ندای گروس در کردستان

شعبه چهارم دادیاری دادرای سنندج، محمود محمودی سردبیر هفته نامه ندای گروس را به دادگاه احضار کرد. طبق احضاریه ای که به دست نامبرده رسیده، ایشان باید هیجدهم تیرماه سال جاری خود را به شعبه چهارم دادیاری دادرای سنندج معرفی کند. اتهام سردبیر هفته نامه محلی ندای گروس که در پی شکایت یکی از نمایندگان سنندج، کامیاران و دیواندره در مجلس به دادگاه فراخوانده شده، نشر اکاذیب، توهین و تهمت عنوان شده است.

ادامه اعتصاب غذای انور خضری در زندان

در چهارمین روز از اعتصاب غذای انور خضری، زندانی سیاسی، همچنان مسئولان زندان رجایی شهر نسبت به خواسته های این زندانی سیاسی بی توجه اند.

این در حالی است که وضعیت جسمانی او بسیار نامناسب و بحرانی گزارش می شود.

براساس خبرهای رسیده انور خضری از چهل روز پیش در اعتراض به وضعیت خود در بند ۶ سالن ۱۸ این زندان دست به اعتصاب غذا زده است و مدت دو سال است که به صورت کاملاً بلاتکلیف در زندان به سر می برد و نه تنها تاکنون برایش دادگاهی برگزار نشده، که حتی برای بازپرسی نیز احضار نشده است. وی در اعتراض به این شرایط و همچنین نگهداری در بند زندانیان عادی زندانیان رجایی شهر، اعتصاب غذای تر کرده است. در اعتصاب غذای تر، زندانی تنها به خوردن آب و چای بسنده و از خوردن هرگونه غذا خودداری می کند.

همیندندان خضری که به شدت نگران وضعیت جسمانی او هستند، از این همه بی توجهی مسئولان زندان رجایی شهر اظهار تعجب می کنند و می ترسند سرنوشتی چون هدی صابر در انتظار این زندانی باشد. خواسته اصلی انور خضری، رسیدگی قضایی به پرونده اش بعد از دوره طولانی بلاتکلیفی و همچنین انتقال به بند زندانیان سیاسی است.

کامران شیخی و سید ابراهیم سیدی، دو زندانی سیاسی دیگر که همزمان با انور خضری اعتصاب غذایشان را آغاز کرده بودند، چند روز پیش به این اعتصاب پایان دادند. این دو زندانی به همراه احمد کمال رمضان، رمضان سعیدی و هادی امینی از دیگر زندانیان سیاسی زندان رجایی شهر هستند که در شرایط بسیار نامناسب در میان زندانیان عادی این زندان نگهداری می شوند و خواهان انتقال به بند زندانیان سیاسی هستند.

یک جوان اهل سردشت در منزل پدری اقدام به خودکشی کرده و جان سپرد.

یک جوان ۲۴ ساله به نام «شورش یوسفی» فرزند «رسول» در محله «گرده سور» نزدیک مسجد «صلاح الدین ایوبی» سردشت در منزل خود را حلق آویز کرد. وی در حین انتقال به بیمارستان جان سپرده است. علل خودکشی شورش هنوز معلوم نشده اما خودکشی زنان و جوانان در مناطق کردستان همچون سایر مناطق دیگر ایران ارتباط مستقیمی با فقر و نداری و شرایط و اوضاع فلاکتباری دارد که حکومت اسلامی بر زندگی مردم تحمیل کرده است.*

New Channel TV
کاتالان جلائی

۹ و نیم تا ۱۲ و نیم شب
به وقت ایران

هات پد ۸ فرکانس: ۱۱۶۰۴
ات اف سی: ۵/۶ شبکه KBC
پلاریزاسیون: افقی
سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰

Free jailed workers in Iran

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!